مرحوم شیخ سپس حکم را مقید به صورت «علم به اینکه این ها را در جنگ با مسلمانان به کار نمی برد» نمی داند:

«و کذلک ظاهرها الشمول لما إذا لم یعلم باستعمال أهل الحرب للمبیع فی الحرب، بل یکفی مظنّة ذلک بحسب غلبة ذلک مع قیام الحرب، بحیث یصدق حصول التقوّی لهم بالبیع.» [1]

ایشان در نهایت حکم به حرمت «بیع سلاح در حال جنگ به کفار» را مخالف اصول می داند چراکه وقتی بایع قصد تقویت ندارد و علم به استعمال در حرب با مسلمانان هم ندارد، اصل اولی جواز است به همین جهت مرحوم شیخ حکم را تنها در «سلاح» محدود می کند و آن را به مجن (سپر)، درع (زره) و مغفر (کلاه خود) سرایت نمی دهد. ضمن اینکه جواز بیع ما یکنّ (آنچه انسان را از آلات حرب حفظ می کند) در روایتی هم مورد اشاره واقع شده است:

«و حینئذٍ فالحکم مخالف للأُصول، صِیرَ إلیه للأخبار المذکورة، و عموم روایة تحف العقول المتقدّمة فیقتصر فیه علی مورد الدلیل، و هو السلاح، دون ما لا یصدق علیه ذلک کالمِجَنّ و الدِّرْع و المِغْفَر و سائر ما یَکِنّ وفاقاً للنهایة و ظاهر السرائر و أکثر کتب العلّامة و الشهیدین و المحقّق الثانی؛ للأصل، و ما استدلّ به فی التذکرة من روایة محمد بن قیس، قال: «سألت أبا عبد اللّه علیه السلام عن الفئتین من أهل الباطل تلتقیان، أبیعهما السلاح؟ قال: بعهما ما یَکِنّهما: الدِّرْع و الخُفَّیْن و نحوهما».» [2]

مرحوم شیخ سپس از این قول عدول کرده و به سبب روایت تحف العقول که می گوید: «[کُلُّ مَبیعٍ] یَقْوَی بِهِ الْکُفْرُ وَ الشِّرْکُ مِنْ جَمِیعِ وُجُوهِ الْمَعَاصِی أَوْ بَابٌ یُوهَنُ بِهِ الْحَقُّ فَهُوَ حَرَامٌ بَیْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَ إِمْسَاکُهُ ...» و ظهوری که در روایت هند وجود دارد، می نویسد حرمت در هر موردی است که باعث کمک به دشمن می شود و «بیع ما یکنّ» هم کمک است. علاوه بر اینکه روایت حکم بیع زین را در حال جنگ تحریم کرده است پس به طریق اولی بیع سپر و ... حرام است. (سروج نمی تواند به معنای شمشیر سریجی باشد چراکه راوی سرّاج است و طبیعی است که سوال از زین می کند [ما می گوییم: در صدور روایت لفظ «اداتها» وجود دارد ولی می تواند به معنی اداة شمشیر باشد]):

«و لکن یمکن أن یقال: إنّ ظاهر روایة تحف العقول إناطة الحکم علی تقوّی الکفر و وهن الحقّ، و ظاهر قوله علیه السلام فی روایة هند: «مَن حمل إلی عدوّنا سلاحاً یستعینون به علینا» أنّ الحکم منوط بالاستعانة، و الکلّ موجود فیما یَکِنّ أیضاً، کما لا یخفی.» [3]

---

۱. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط – الحدیثة)؛ ج۱، ص: ۱۴۹

۲. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط – الحدیثة)؛ ج۱، ص: ۱۵۰

۳. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط – الحدیثة)؛ ج۱، ص: ۱۵۰

مرحوم شیخ سپس به استدلال تذکره به روایت محمد بن قیس (که خواندیم) اشاره کرده و آن را رد می کند و می نویسد:

«و أمّا روایة محمد بن قیس، فلا دلالة لها علی المطلوب؛ لأنّ مدلولها بمقتضی أنّ التفصیل قاطع للشرکة-: الجواز فی ما یَکِنّ، و التحریم فی غیره، مع کون الفئتین من أهل الباطل، فلا بدّ من حملها علی فریقین محقونی الدماء، إذ لو کان کلاهما أو أحدهما مهدور الدم لم یکن وجه للمنع من بیع السلاح علی صاحبه.

فالمقصود من بیع «ما یَکِنّ» منهما: تحفّظ کلٍّ منهما عن صاحبه و تترّسه بما یَکِنّ، و هذا غیر مقصود فی ما نحن فیه، بل تحفّظ أعداء الدین عن بأس المسلمین خلاف مقصود الشارع، فالتعدّی عن مورد الروایة إلی ما نحن فیه یشبه القیاس مع الفارق.

و لعلّه لما ذکر قیّد الشهید فیما حکی عن حواشیه علی القواعد إطلاق العلّامة جواز بیع ما یکنّ بصورة الهدنة و عدم قیام الحرب.» [1]

توضیح:

۱. روایت مربوط به دو طائفه است که هر دو اهل باطل هستند، (و لذا ربطی به کفار حربی ندارد).

۲. حضرت درباره آنها تفصیل می دهد یعنی بیع وسائل دفاعی را تجویز می کند و بیع وسائل کشتار را منع می کند.

۳. پس در ما نحن فیه که قرار است دشمنان نابود شوند، چنین حکمی جاری نیست.

شیخ انصاری در پایان ثمره «اقتصار به مورد نص» (اینکه حرمت در قسم ثالث مربوط به جایی است که نص داشته باشیم) را در این می داند که:

«ثمّ إنّ مقتضی الاقتصار علی مورد النصّ: عدم التعدّی إلی غیر أعداء الدین کقُطّاع الطریق، إلّا أنّ المستفاد من روایة تحف العقول: إناطة الحکم بتقوّی الباطل و وهن الحقّ، فلعلّه یشمل ذلک، و فیه تأمّل.» [2]

توضیح:

۱. قطاع الطریق مشمول حکم نمی شوند چون باید به مورد روایت اکتفا کرد.

۲. ولی روایت تحف العقول ملاک را تقویت باطل و وهن حق دانسته، این ملاک در قطاع الطریق هست.

۳. فیه تأمل: شاید مراد از حق و باطل، اسلام و کفر است و نه طاعت و معصیت.

---

۱. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط – الحدیثة)؛ ج۱، ص: ۱۵۱

۲. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط – الحدیثة)؛ ج۱، ص: ۱۵۱

کلام امام خمینی:

حضرت امام اساساً بیع در قسم ثالث را مطلقاً جایز می دانند و بیع سلاح

به اعداء دین را از مصادیق آن ندانسته و تحت عنوان دیگری می دانند. **ایشان** می نویسد:

«ثمّ اعلم أنّ هذا الأمر، أی بیع السلاح من أعداء الدین، من الأمور السیاسیّة التابعة لمصالح الیوم، فربّما تقتضی مصالح المسلمین بیع السلاح بل إعطاءه مجّانا لطائفة من الکفّار. و ذلک مثل ما إذا هجم علی حوزة الإسلام عدوّ قویّ لا یمکن دفعه إلّا بتسلیح هذه الطائفة، و کان المسلمون فی أمن منهم، فیجب دفع الأسلحة إلیهم للدفاع عن حوزة الإسلام و علی والی المسلمین أن یؤیّد هذه الطائفة المشرکة المدافعة عن حوزة الإسلام بأیّة وسیلة ممکنة.

بل لو کان المهاجم علی دولة الشیعة دولة المخالفین مریدین قتلهم و أسرهم و هدم مذهبهم، یجب علیهم دفعهم و لو بوسیلة تلک الطائفة المأمونة.

و کذا لو کانت الکفّار من تبعة حکومة الإسلام و من مستملکاتها و أراد الوالی دفع أعدائه بهم، إلی غیر ذلک ممّا تقتضی المصالح.

و ربّما تقتضی المصالح ترک بیع السلاح و غیره ممّا یتقوّی به الکفّار مطلقا، سواء کان موقع قیام الحرب أو التهیّؤ له أم زمان الهدنة و الصلح و المعاقدة.

أمّا فی الأوّلین فواضح، و أمّا فی الأخیرة فحیث خیف علی حوزة الإسلام و لو آجلا، بأن احتمل أنّ تقویتهم موجبة للهجمة علی بلاد المسلمین و السلطة علی نفوسهم و أعراضهم. فنفس هذا الاحتمال منجّزة فی هذا الأمر الخطیر، لا یجوز التخطّی عنه فضلا عن کون تقویتهم مظنّة له أو فی معرضة. و لا فرق فی ذلک بین الخوف علی حوزة الإسلام من غیر المسلمین، أو علی حوزة حکومة الشیعة من غیرها، کانت المخافة علیها من الکفّار أم المخالفین.

فلو کانت للشیعة الإمامیة حکومة مستقلّة و مملکة کذلک، کما فی هذه الأعصار- بحمد اللّه تعالی-، و کانت للمخالف أیضا حکومة مستقلّة، و کان زمان هدنة و معاقدة بین الدولتین لکن خیف علی المذهب و دولته منهم و لو آجلا، لا یجوز تقویتهم ببیع السلاح و نحوه.

و بالجملة إنّ هذا الأمر من شؤون الحکومة و الدولة، و لیس أمرا مضبوطا، بل تابع لمصلحة الیوم و مقتضیات الوقت، فلا الهدنة مطلقا موضوع حکم لدی العقل و لا المشرک و الکافر کذلک.

و التمسّک بالأصول و القواعد الظاهریّة فی مثل المقام فی غیر محلّه.

و الظاهر عدم استفادة شیء زائد ممّا ذکرناه من الأخبار. بل لو فرض إطلاق لبعضها یقتضی خلاف ذلک، أی یقتضی جواز البیع فیما خیف الفساد و هدم أرکان الإسلام أو التشیّع أو نحو ذلک، لا مناص عن تقییده أو طرحه،

أو دلّ علی عدم الجواز فیما یخاف فی ترکه علیهما کذلک، لا بدّ من تقییده و ذلک واضح.» [1]

توضیح:

۱. این بحث، از فروعات احکام سیاسیه است و گاه مصلحت در بیع و حتی اعطاء مجانی است و گاه مصلحت در ترک بیع است.

۲. پس این مسئله از شئون حکومت است و دارای حکم ثابت نیست بلکه تابع مصالح و مفاسد است.

۳. و تمسک به اصول و قواعد در این مورد غلط است چراکه آنها در مورد احکام اولیه است و این مسئله تحت حکم سیاسی است.

۴. روایت هم همین را ثابت می کند و اگر جز این باشد باید مقید شود یا کنار گذاشته شود.

۱. المکاسب المحرمة (للإمام الخمینی)؛ ج۱، ص: ۲۲۷